DaneshSad
دانش صد



درس هفتم
باران محبت

این درس، خلاصه‌ای از فصلِ چهارم از بابِ دومِ کتاب« مِرصاد العِباد مِنَ المَبدأ الی المَعاد » از «نجم‌الـدین رازی» معروف به دایه از نویسندگان و صوفیانِ مشهورِ قرنِ هفتم هجری است. او در این فصل، در موردِ چگونگیِ خلقت و آفرینشِ انسان به تفصیل سخن گفته است .این درس بـه اهمیـتِ عشـق و جایگـاهِ آن، یعنـی دلِ انسـان پرداختـه است.

حق تعالی چون اصنافِ موجودات می‌آفرید، وسایط گوناگون در هر مقام، بر کار کرد. چون کار بـه خلقت آدم رسید، گفت: «خانهٔ آب و گِل آدم، من می سازم».«إنّی خالِقٌ بَشَراً مِن طینٍ»
جمعی را مُشتبِه شد؛ گفتند: «نه همه تو ساخته‌ای؟»گفت: « اینجا اختصاصی دیگر هست که ایـن را بـه خودی خود می‌سازم بی‌واسطه، که در او گنج معرفت تعبیه خواهم کرد».

قلمرو زبانی:

حق تعالی چون اصناف موجودات می‌آفرید، وسایط گوناگون در هر مقام، بر کار کرد:
عبارت از دو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:
جملهٔ هسته: حق تعالی: گروه نهادی، ترکیب وصفی/چون: حرف ربط وابسته ساز
جملهٔ وابسته : نهاد: او محذوف برمی گردد به خدا/ اَصنافِ موجودات: گـروهِ مفعـولی، ترکیـبِ اضـافی: مـی آفرید: فعل ماضی استمراری
ادامهٔ جملهٔ هسته: وسائطِ گوناگون: گروه مفعولی،ترکیبِ وصفی/در/ هر مقام: گـروه مـتمم، ترکیـب وصـفی/ بر+ کار : متمم مسندی/ کرد: فعل ماضی ساده
چون کار به خلقت آدم رسید، گفت: «خانهٔ آب و گِل آدم، من می سازم»:
عبارت از سه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:چون: وقتی که، حرف ربط وابسته ساز
جملهٔ وابستهٔ ۱: کار: نهاد/ به/ خلقت آدم: گروه متمم، ترکیب اضافی/ رسید: فعل ماضی ساده
جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به خدا/ گفت: فعل ماضی ساده/ مفعول: جملهٔ وابستهٔ ۲
جملهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: من /خانهٔ آب و گِل آدم: گروه مفعولی،دو ترکیب اضافی: خانـهٔ آب وگـل/ آب و گـل آدم / می سازم: فعل مضارع اخباری
جمعی را مُشتبِه شد؛ نهاد: آن محذوف برمی گردد به سخن خدا/ جمعی را: برای ، حرف اضافه/ جمعـی: مـتمم/ مشتبه: مسند/ شد: فعل اسنادی، ماضی ساده
گفتند: «نه همه تو ساخته‌ای؟
عبارت از دو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:
جملهٔ هسته: نهاد: آن های محذوف/ گفتند: فعل ماضی ساده/ مفعول: جملهٔ وابسته
جملهٔ وابسته : نهاد: تو/ همه: مفعول/ نه: قید نفی/ ساخته‌ای: فعل ماضی نقلی

t.me/DaneshSad

گفت: « اینجا اختصاصی دیگر هست که این را به خودی خود می‌سازم بی‌واسطه، که در او گنج معرفت تعبیه خواهم کرد».

عبارت از چهار جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به خدا/ گفت: فعل ماضی ساده/ مفعول: جملات وابسته

جملهٔ وابسته: این جا: گروه قیدی، ترکیب وصفی/ اختصاصی دیگر: گروه نهادی، ترکیب وصفی(دیگر: صفت مبهم)/ هست: وجود دارد، فعل غیراسنادی / که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ وابسته: نهاد: من محذوف/ این را: مفعول / به/ خودی خود: گروه متمم، ترکیب اضافی/ می سازم: فعل مضارع اخباری / بی‌واسطه: بی: حرف اضافه + واسطه: متمم / که:زیرا که، حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ وابسته: نهاد: من محذوف/ در/ او: متمم/ گنج معرفت: گروه مفعولی، ترکیب اضافی/ تعبیه خواهم کرد: فعل مرکب زمان آینده

*اصناف :جمع صنف، انواع، گونه‌ها، گروهها / وسایط :جمع وسیطه یا واسطه، آنچه که به مَدَد یا از طریق آن به مقصود میرسند/ مقاام: جایگاه/ بر کار: آگاه به کار، مسلط به کار / طین: گِل /مُشتَبَه: مبهم، نامعلوم/ اختصاص: ویژگی / بی‌واسطه: بدون دخالت و کمک /تعبیه کردن: قرار دادن، جاسازی کردن./ استفهام تأکیدی: نه همه تو ساخته‌ای؟ در واقع منظوراین است که همه را تو ساخته‌ای.

قلمرو ادبی:

إنّی خالقٌ بَشَراً من طین: تضمین آیهٔ قرآن/ آب و گِل: مراعات نظیر و تلمیح به آفرینش آدم

مَجاز: آب و گِل مَجاز از جسم / خانهٔ آب و گِل: (آب و گِل: مجاز ازجسم انسان: مشبه) به (خانه: مشبهٌ به)تشبیه شده است/ خانهٔ آدم: استعاره از جسم انسان (جسم انسان مانند خانه است)/ این را به خودی خود می‌سازم: تلمیح به:«خَمَّرتُ طینَه آدَمَ بِیَدی»/ گنج معرفت: اضافهٔ تشبیهی: معرفت (مشبه) به گنج (مشبهٌ به) و تلمیح دارد به حدیث: کنت کنزا مخفیا.../

قلمرو فکری:

خداوند بلندمرتبه آن زمان که انواع موجودات را می‌آفرید، برای آفرینش هر یک وسیله‌های گوناگونیرا مسلط و آگاه می کرد و از آن ها استفاده می‌کرد .وقتی زمان آفرینش آدم رسید، گفت:« جسم همچون خانهٔ آدم را من می‌سازم» .«إنّی خالقٌ بَشَراً من طین :همانا من بشَری از گِل می‌آفرینم.. این سخن پروردگار برای جمعی گنگ و مامعلوم شد ؛ گفتند: «مگر همه را تو نساخته‌ای؟» گفت: خلقت آدم ویژگی خاصی دارد که باعث شده آن را بدون هیچ کمک و واسطه‌ای بسازم .قصد دارم معرفت و شناخت خود را که همچون گنجی است، در وجود او قرار دهم. مفهوم: آفرینش بی‌واسطهٔ انسان توسط خدا

قرابت معنایی: من خفته بُدم به ناز در کَتمِ عدم حُسنِ تو به دستِ خویش بیدارم کرد

پس جبرئیل را بفرمود: «که برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیاور. جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ برفت؛ خواست که یک مشت خاک بردارد. خاک گفت: «ای جبرئیل، چه می‌کنی؟» گفت: «تو را به حضرت می‌برم که از تو خلیفتی می‌آفریند.» خاک سوگند برداد به عزّت و ذوالجلالی حق که مرا مبر که من طاقتِ قُرب ندارم و تابِ آن نیارم؛ من نهایتِ بُعد اختیار کردم، که قُربت را خطر بسیار است.

t.me/DaneshSad

قلمرو زبانی:

پس جبرئیل را بفرمود: «که برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیاور

عبارت از چهار جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به خدا/ پس: قید/ جبرئیل را: را در معنای به، حرف اضافه جبرئیل: مُتمم / بفرمود: فعل ماضی ساده/آوردنِ ب بر سرِ فعل از ویژگیهای سَبکی است، بفرمود / مفعول: جملات وابسته/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۱: نهاد: تو محذوف/ برو: فعل امر / و: حرف ربط همپایه ساز محذوف

جملهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: تو محذوف/ از/ روی زمین: گروه متمم، ترکیب اضافی / یک مشت خاک: گروه مفعولی، یک ترکیب وصفی و یک وابستهٔ وابسته از نوع ممیز: صفت شمارشی(یک)+ ممیز(مشت) + مفعول(خاک)/بردار: فعل پیشوندی امر / و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ وابستهٔ ۳: نهاد: تو محذوف/ مفعول : آن محذوف/ بیالور: فعل امر

خواست که یک مشت خاک بردارد.

عبارت از دو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به جبرییل/ خواست: فعل ماضی ساده/ مفعول: جملهٔ وابسته/ که: ربط

جملهٔ وابسته : نهاد: : او محذوف برمی گردد به جبرییل/ یک مشت خاک: گروه مفعولی، یک ترکیب وصفی بردارد: فعل پیشوندی ، مضارع التزامی

خاک گفت: «ای جبرئیل، چه می کنی؟»

عبارت از سه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: خاک / گفت: فعل ماضی ساده/ مفعول: جمله وابسته/که: محذوف

جملهٔ وابستهٔ ۱: ای: حرف ندا/ جبرییل: منادا/ فعل به قرینهٔ معنایی محذوف

جملهٔ وابستهٔ ۲ : نهاد: تو محذوف برمی گردد به جبرییل/ چه: مفعول/ می کنی: فعل مضارع اخباری

گفت: «تو را به حضرت می‌برم که از تو خلیفتی می‌آفریند.»

عبارت ازسه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به جبرییل / گفت: فعل/ مفعول: جملات وابسته

جملهٔ وابسته: نهاد: من محذوف/ تو را: مفعول/ به/ حضرت: متمم/ می برم: فعل مضارع اخباری/ که: ربط وابسته

جملهٔ وابستهٔوابسته: نهاد: آن های محذوف/ از/ تو: متمم/ خلیفتی: مفعول/می‌آفرینند: بیافرینند، فعلِ مضارعِ اخباری در معنیِ مضارعِ التزامی

خاک سوگند برداد به عزّت و ذوالجلالی حق که مرا مبر که من طاقت قُرب ندارم و تاب آن نیارم؛

عبارت ازچهار جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: خاک/ سوگند برداد: فعل مرکب ماضی ساده/ به/ عزت و ذوالجلالی حق: گروه متمم و معطوف به متمم دوترکیب اضافی : عزت(متمم) + و(و: حرف عطف) + ذوالجلالی(معطوف به متمم)+ حق(مضاف الیه) / که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: تو محذوف/ مرا: مفعول/ مبر: فعل نهی / که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔوابسته: نهاد: من/ طاقت قرب: گروه مفعولی، ترکیب اضافی/ ندارم: فعل مضارع اخباری /و: همپا

t.me/DaneshSad

جملهٔ وابستهٔوابسته: نهاد: من محذوف/ تاب آن : گروه مفعولی، ترکیب اضافی/ نیارم: نمی‌آورم، فعل مضارع اخباری

من نهایتِ بُعد اختیار کردم، که قُربت را خطر بسیار است.

عبارت از دو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: من/ نهایت بعد: گروه مفعولی، ترکیب اضافی/ اختیار کردم: فعل مرکب، ماضی ساده /که :

جملهٔ وابسته: قربت را خطر : خطرِ قربت: گروه نهادی، ترکیب اضافی «را» : فکّ اضافه / بسیار: مسند/است: فعل اسنادی*حضرت: آستانه، پیشگاه، درگاه، محل حضور الهی/ خلیفَت: جانشین/ذوالجلالی: صاحب شکوه و بزرگی/ عَلَیهِ‌السَّلام: درود و سلام بر او باد/ سوگند برداد: قسم داد / قُرب: نزدیک شدن، همجواری /تاب: توان، تحمّل / بُعد: دوری، فاصله / اختیار کردم: برگزیدم

قلمرو ادبی:

یک مشت خاک :کنایه از مقداری خاک /خاک گفت ـ خاک سوگند داد: استعاره و تشخیص

قُرب و بُعد :تضاد/ سجع و جناسِ ناهمسان: ندارم و نیارم/ قُرب و قُربت: جناس ناقص افزایشی

از تو خلیفتی می‌آفریند: تلمیح به آیهٔ: «اِنّی جاعِلٌ فِی الاَرضِ خَلیفَهَ »

قلمرو فکری:

پس خداوند به جبرئیل دستور داد که برو از روی زمین مقداری خاک بردار و بیاور. جبرئیل (ع) رفت؛ خواست که یک مشت خاک از روی زمین بردارد. خاک گفت: ای جبرئیل چه میکنی؟ جبرئیل گفت: تو را به درگاه خداوند میبرم تا از تو جانشینی بیافریند. خاک به بزرگواری و شکوه خداوند قَسَم داد که: مرا نَبَر؛ زیرا من از شدت اشتیاق و علاقهٔ فراوان، توان و تحمل نزدیکی به خداوند را ندارم: من آخرین حدِّ دوری را برگزیده‌ام؛ چون می‌دانم در نزدیکی حق، خطراتِ بسیاری وجود دارد.

مفهوم: عاشق از شوقِ بسیار وقتی معشوق را می‌بیند، نابود می‌شود.

شوق است در جدایی و جور است در نظر / هم جور به، که طاقتِ شوقت نیاوریم.

جبرئیل، چون ذکر سوگند شنید، به حضرت بازگشت. گفت: «خداوندا، تو داناتری، خاک تن در نمی‌دهد.» میکائیل را فرمود: «تو برو» او برفت. همچنین سوگند برداد. برگشت. اسرافیل را فرمود: «تو برو» او برفت. همچنین سوگند برداد. حق تعالی عزرائیل را بفرمود: «برو، اگر به طوع و رغبت نیاید، به اِکراه و به اجبار، برگیر و بیاور.» عزرائیل بیامد و به قهر، یک قبضه خاک از روی جملهٔ زمین برگرفت و بیاورد. آن خاک را میان مکّه و طائف، فرو کرد.عشق، حالی دو اسبه می‌آمد.

قلمرو زبانی:

جبرئیل، چون ذکر سوگند شنید، به حضرت بازگشت

عبارت از دو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: جبرییل/ چون: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: او محذوف / ذکر سوگند: گروه مفعولی، ترکیب اضافی/ شنید: فعل ماضی ساده

ادامهٔ جملهٔ هسته: به/ حضرت: متمم/ بازگشت: فعل پیشوندی ماضی ساده

t.me/DaneshSad

گفت: «خداوندا، تو داناتری، خاک تن در نمی‌دهد.»

عبارت ازچهار جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به جبرییل / گفت: فعل/ مفعول: جملات وابسته

جملهٔ وابستهٔ ۱: خداوندا: منادا+ الف ندا/ فعل با قرینهٔ معنایی محذوف

جملهٔ وابستهٔ ۲: تو: نهاد / داناتر: مُسند/(ی) در داناتری: هستی، فعل اسنادی

جملهٔ وابستهٔ ۳: خاک: نهاد/ تن در نمی دهد: فعل مرکب کنایی مضارع اخباری

حق تعالی عزرائیل را فرمود: «برو، اگر به طوع و رغبت نیاید، به اکراه و به اجبار، برگیر و بیاور

عبارت ازپنج جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: حق تعالی: گروه نهادی، ترکیب وصفی/ را: به، حرف اضافه/ عزراییل: متمم/ فرمود: فعل ماضی ساده/ مفعول: جملات وابسته

جملهٔ وابستهٔ ۱: نهاد: تو/ برو: فعل امر

جملهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: تو محذوف/ مفعول: آن محذوف/ به/ اکراه: متمم/ و: حرف عطف/ اجبار: معطوف به متمم / برگیر: فعل پیشوندی امر

جملهٔ وابستهٔ ۳: نهاد: تو محذوف/ مفعول: آن محذوف/ بیاور

جملهٔ وابستهٔ وابسته: نهاد: او محذوف/ به/ طوع: متمم/ و/ رغبت: معطوف به متمم/ نیاید: فعل مضارع التزامی

عزرائیل بیامد و به قهر، یک قبضه خاک از روی جملهٔ زمین برگرفت و بیاورد

عبارت از سه جملهٔ ساده ساخته شده است:

جملهٔ دوم: نهاد: او محذوف/ یک قبضه خاک: گروه مفعولی، یک ترکیب وصفی و یک وابستهٔ وابسته از نوع ممیز: صفت شمارشی(یک)+ ممیز (قبضه) + مفعول(خاک)/ از/ روی جملهٔ زمین: گروه متمم، یک ترکیب وصفی {جملهٔ زمین} و یک ترکیب اضافی {روی زمین} : روی(متمم)+ جمله(صفت مبهم برای مضاف الیه)+ زمین(مضاف الیه)/ برگرفت: فعل پیشوندی

آن خاک را میان مکّه و طائف، فرو کرد: نهاد: او محذوف برمی گردد به عزراییل/ آن خاک را: گروه مفعولی، ترکیب وصفی/ میان مکه و طائف: گروه قیدی و معطوف به قید، دو ترکیب اضافی / فرو کرد: فعل پیشوندی ماضی ساده

عشق حالی دو اسبه می آمد: نهاد: عشق/ حالی: قید/ دو اسبه: قید/ می آمد: فعل ماضی استمراری

* میکائیل: فرشته رزق و روزی/ اسرافیل: فرشته مأمور دمیدن در صور در روز رستاخیز و مأمور دمیدن روح در جسم./ عزرائیل: فرشتهٔ قبض روح/ تن در نمی‌دهد: قبول نمی کند / طوع: فرمانبرداری، اطاعت، فرمانبری/ رغبت: میل و اراده، خواست / اکراه: زور، فشار / قهر: خشم، غضب / قبضه: یک مشت از هر چیزی / جمله: همه، تمام / فرو کرد: انداخت، پایین آورد/ طوع: فرمانبُرداری از روی میل و رغبت /.اکراه: فشار و زور /.برگیر: بلند کن، بردار/حالی: فوراً.

قلمرو ادبی:

خاک تن در نمی‌دهد :تشخیص و استعاره/ تن در نمی‌دهد: کنایه از تسلیم نشدن و نپذیرفتن

طوع و رغبت، اکراه و اجبار :تضاد/ عشق، حالی دو اسبه می‌آمد :تشخیص و استعاره

دو اسبه آمدن: کنایه از با سرعت و شوق آمدن

t.me/DaneshSad

قلمرو فکری:

جبرئیل وقتی ذکر قسم را شنید به درگاه حق بازگشت و گفت: خداوندا !تو داناتری و می‌دانی خاک تسلیم نمی‌شود و قبول نمی‌کند که بیاید. خداوند به میکائیل دستور داد: تو برو. میکائیل رفت و خاک او را نیز همان گونه قسم داد. خداوند به اسرافیل دستور داد: تو برو. اسرافیل رفت و خاک او را نیز سوگند داد. اسرافیل بازگشت. خداوند بلندمرتبه به عزرائیل دستور داد: تو برو. اگرخاک، با میل و ارادهٔ خود نمی‌آید، او را به زور و اجبار بگیر و بیاور! عزرائیل آمد و با خشم یک مشت خاک از روی زمین برگرفت و آورد. آن خاک را بین مکّه و طائف ریخت. در این زمان، عشق به سرعت می‌آمد. مفهوم: عشق دلیلِ آفرینش انسان است.

قرابت معنایی: در ازل پرتو حسنت زتجلی دم زد/ عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

جملگی ملایکه را در آن حالت، انگشتِ تعجّب در دندانِ تحیّر بمانده که آیا این چه سِرّ است که خاکِ ذلیل را ازحضرتِ عزّت به چندین اِعزاز می‌خوانند و خاک در کمالِ مذلّت و خواری، با حضرتِ عزّت و کبریایی،چندین ناز می‌کند و با این همه، حضرتِ غَنا، دیگری را به جای او نخواند و این سرّ با دیگری در میان ننهاد.

قلمرو زبانی:

جملگی ملایکه را در آن حالت، انگشتِ تعجّب در دندانِ تحیّر بمانده و (.....) که آیا این چه سرّ است که خاک ذلیل را ازحضرتِ عزّت به چندین اعزاز می‌خوانند و خاک در کمالِ مذلّت و خواری، با حضرتِ عزّت و کبریایی،چندین ناز می‌کند با این همه، حضرتِ غَنا، دیگری را به جای او نخواند و این سرّ با دیگری در میان ننهاد.

عبارت ازهفت جمله با جملات ساده و هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ ساده: را: رای فک اضافه / انگشت تعجب جملگی ملائکه: گروه نهادی، دو ترکیب اضافی {انگشت تعجب، تعجب ملائکه} و یک ترکیب وصفی(جملگی ملائکه} : انگشت(نهاد)+ تعجب(مضاف الیه)+ جملگی (همه، صفت مبهم برای مضاف الیه)+ ملائکه(مضاف الیه برای مضاف الیه)/ در/ دندان تحیر: گروه متمم، ترکیب اضافی/ بمانده(بود) فعل ماضی بعید فعل کمکی به قرینهٔ معنایی محذوف

جملهٔ هسته: (آن ها می گفتند به قرینهٔ معنایی محذوف/ مفعول: جملات وابسته / که: ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: آیا: قید پرسشی/ این: نهاد/ چه سرّ: گروه مسندی، ترکیب وصفی/ است: فعل اسنادی /که: ربط

جملهٔ وابستهٔوابستهٔ ۱: نهاد: آن های محذوف/ خاک ذلیل: گروه مفعولی، ترکیب وصفی/ از / حضرت عزت: گروه متمم، ترکیب اضافی /به/ چندین اعزاز: گروه متمم، ترکیب وصفی/ می خوانند: فعل مضارع اخباری

جملهٔ وابستهٔوابستهٔ ۲: نهاد: خاک/ در/ کمال مذلّت و خواری: گروه متمم ، دو ترکیب اضافی/ با/ حضرت عزّت و کبریایی: گروه متممی: دو ترکیب اضافی/ چندین ناز:گروه مفعولی، ترکیب وصفی /می کند: فعل مضارع اخباری

جملهٔ وابستهٔوابستهٔ ۳: با/ این همه: گروه متمم، ترکیب وصفی/ حضرت غنا: گروه نهادی، ترکیب اضافی/ دیگری را: مفعول/ به/ جای او: گروه متمم، ترکیب اضافی/ نخواند: فعل ماضی ساده منفی/ و: ربط همپایه ساز

جملهٔ وابستهٔوابستهٔ ٤ : :نهاد: او محذوف برمی گردد به خدا/ این سر: گروه مفعولی، ترکیب وصفی/ با/ دیگری: متمم/ در میان ننهاد: فعل مرکب ماضی ساده *جملگی: همگی / ملایکه: فرشتگان، جمع مَلَک / تحیّر: سرگشتگی، شگفتی/ اعزاز: بزرگداشت، گرامیداشت / ذلیل: پست، حقیر، خوار/ مذلّت: فرومایگی، خواری،

t.me/DaneshSad

مقابل عزّت/ کبریا: قوّت، اقتدار، عظمت / کبریایی: اسم مصدر عظیم بودن / غَنا: بی‌نیازی، توانگر(غنا: سرود و موسیقی)/ سرّ: راز/ حضرت عزّت: خداوند عزیز/ حضرت غَنا: خداوند ثروتمند و بی‌نیاز.{عزت و غنا از نام های باری تعالی هستند ونوع اضافهٔ حضرت عزت ، اضافهٔ تشریفی هستند}

قلمرو ادبی:

انگشت در دندان ماندن :کنایه از شگفت‌زده و حیران‌شدن / در میان نهادن: کنایه از مطرح کردن

خاک ذلیل ـ خاک ناز میکند :تشخیص و استعاره/ عزّت با مذلّت و خواری :تضاد

اعزاز و عزّت: جناس اشتقاق./ مراعات النظیر: انگشت و دندان

قلمرو فکری:

همهٔ فرشتگان در آن حالت،متحیّر و متعجّب شدند که این چه رازی است که خاک پَست را اینگونه با احترام فرامی خوانند و خاک،در نهایت پَستی و خواری در برابر خدا ناز می‌کند و با وجود این، خدای بی‌نیاز، دیگری را جایگزین آن نکرد و این راز را با کسی در میان ننهاد.

الطاف الوهیت و حکمت ربوبیت، به سرّ ملائکه فرو می گفت: «إنّی أعلَمُ ما لا تَعلَمُون»، شما چه دانید که ما را با این مشتی خاک، چه کارها از ازل تا ابد در پیش است؟، معذورید که شما را سر و کار با عشق نبوده است. روزکی چند صبر کنید تا من بر این یک مشت خاک، دستکاری قدرت بنمایم، تا شما در این آینه، نقش‌های بوقلمون ببینید. اوّل نقش، آن باشد که همه را سجدهٔ او باید کرد.

پس، از ابرِ کرم، بارانِ محبّت بر خاک آدم بارید و خاک را گِل کرد و به یدِ قدرت در گِل از گِل، دل کرد، عشق نتیجهٔ محبّت حق است.

قلمرو زبانی:

الطاف الوهیت و حکمت ربوبیت، به سرّ ملائکه فرو می گفت: «إنّی أعلَمُ ما لا تَعلَمُون»،
شما چه دانید که ما را با این مشتی خاک، چه کارها از ازل تا ابد در پیش است؟،
معذورید که شما را سر و کار با عشق نبوده است
روزکی چند صبر کنید تا من بر این یک مشت خاک، دستکاری قدرت بنمایم، تا
شما در این آینه، نقش‌های بوقلمون ببینید.
اوّل نقش، آن باشد که همه را سجدهٔ او باید کرد.

عبارت ازیازده جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: اَلطافِ اُلوهیت و حکمت ربوبیت: گروه نهادی، یک ترکیب اضافی + و: عطف + گروه معطوف به نهاد، یک ترکیب اضافی/ به/ سرّ ملایکه: گروه متمم ، یک ترکیب اضافی/ فرو می گفت: فعل پیشوندی/ مفعول: جملات وابسته

جملهٔ وابستهٔ ۱: إنّی أعلَمُ ما لا تَعلَمُون»،

جملهٔ وابستهٔ۲: شما: نهاد/ چه: ضمیر پرسشی در نقش مفعول/ دانید: می‌دانید، فعل مضارع اخباری(شما چه دانید.شما نمی دانید :..استفهام انکاری) / مفعول: جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۲/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۲: ما را: برای ما، حرف اضافه/ با / این مشتی خاک: گروه متمم : یک ترکیب وصفی صفت اشاره (این) + مشتی: یک مشت: صفت شمارشی(یک) + ممیز(مشت) + متمم(خاک)/ چه کارها: گروه نهادی، ترکیب وصفی: صفت پرسشی(چه) + نهاد(کارها)/ از، تا، در: حروف اضافه/ ازل، ابد، پیش: متمم‌ها /

t.me/DaneshSad

است: وجود دارد، فعل غیر اسنادی

جملهٔ وابستهٔ ۳ :نهاد:شمای محذوف/ معذور: مسند/ ید: مخفف هستید/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۳: سرو کار شما، رای فک اضافه، گروه نهادی، ترکیب اضافی/ با+ عشق: متمم مسندی/ نبوده است: فعل اسنادی، ماضی نقلی

جملهٔ وابستهٔ ٤: نهاد:شمای محذوف/ روزکی چند: گروه قیدی، ترکیب وصفی مقلوب: صفت مبهم(چند) + قید(روزکی) / صبر: مفعول/ کنید: بکنید، مضارع التزامی/ تا: حرف ربط وابسته ساز

۱)جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ٤: نهاد: من /بر/ این یک مشت خاک: گروه متمم : دو ترکیب وصفی {این خاک، یک خاک } این(صفت اشاره) + یک (صفت شمارشی)+ ممیز(مشت) + متمم(خاک)/ دستکاری قدرت : گروه مفعولی، ترکیب اضافی/ نمایم: بنمایم، مضارع التزامی/ تا: برای اینکه ، حرف ربط وابسته ساز

۲)جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ٤: شما: نهاد/ در/ این آینه: گروه متمم، ترکیب وصفی/ نقش های بوقلمون: گروه مفعولی، ترکیب وصفی/ بینید: فعل مضارع التزامی

جملهٔ وابستهٔ ٥ : اوّل نقش: گروه مسندی، ترکیب وصفی مقلوب (صفت شمارشی: نقش اول)/ آن: نهاد/ باشد: می‌باشد، مضارع اخباری /که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ٥: سجدهٔ او کردن برای همه باید و لازم است(رای حرف اضافه) = سجدهٔ او کردن برای همه لازم است. همه: متمم / را: حرف اضافه/ سجدهٔ او کردن: نهاد / باید: فعل مضارع اخباری { بعضی از همکاران رای نهادی می گیرند و همه: نهاد می شود و به این صورت معنا می کنند: همه باید سجدهٔ او کنند }

پس، از ابرِ کرم، بارانِ محبّت بر خاک آدم بارید : پس: قید/ نهاد: او محذوف برمی گردد به خدا / از/ ابر کرم: گروه متمم، ترکیب اضافی/ باران محبت: گروه مفعولی، ترکیب اضافی/ بر/ خاک آدم: گروه متمم، ترکیب اضافی/ بارید: بارانید ، فعل ماضی ساده

خاک را گِل کرد: نهاد: او محذوف برمی گردد به خدا/ خاک را: مفعول/ گل: مسند/ کرد: فعل ماضی ساده

به یدِ قدرت، در گِل، از گِل دل کرد: نهاد: او محذوف برمی گردد به خدا/ به/ ید قدرت: گروه متمم ترکیب اضافی / در/ گل: متمم / از/ گل: متمم/ دل: مفعول/ کرد: ساخت، قرارداد

عشق نتیجهٔ محبّت حق است.: عشق: نهاد/ نتیجهٔ محبت حق: گروه مسندی، دو ترکیب اضافی { نتیجهٔ محبت، محبت حق}: نتیجه(مسند)+ محبت(مضاف الیه)+ حق(مضاف الیه مضاف الیه)/ است: فعل اسنادی

*الطاف: جمع لطف، مهربانیها/الوهیّت :خدایی، خداوندی/ حکمت: علم، دانش، دانایی/ ربوبیّت :خدایی، پروردگاری/ اَلطاف اُلوهیت و حکمت ربوبیت :مهربانیِ خداوندی و علمِ پروردگاری / سرُّ ملایکه :باطن و درونِ فرشتگان/ إنّیَ أعلَمُ ما لا تَعلَمونَ :من می دانم آنچه را که شما نمی دانید /معذورید :عذرِ شما پذیرفته است/ دستکاریِ قدرت بنمایم: قدرت‌نمایی کنم، با قدرتِ خود تغییر دهم/ نقش های بوقلمون :تصاویرِ رنگارنگ / اوّل نقش:اولین کار/ ازل: زمان بی‌ابتدا، بی‌آغاز/ ابد: زمان بی‌انتها، بی‌پایان / روزکی چند :چند روز اندک / بوقلمون :رنگارنگ/ سرّ :قلب

قلمرو ادبی:

إنّی أعلَمُ ما لا تَعلَمُون: تضمین آیهٔ قرآن/ آینه: استعاره از جسم و وجود انسان

ابر کرم ـ باران محبّت: اضافهٔ تشبیهی/ گِل و دل: آرایهٔ تکرار و جناس ناقص اختلافی و سجع متوازی

t.me/DaneshSad

سر و کار داشتن با چیزی: کنایه از ارتباط داشتن با آن چیز/ شما را سر و کار با عشق نبوده است: کنایه از اینکه با عشق ارتباط نداشته‌اید/ گِل :مجاز از وجود مادی انسان / این یک مشت خاک: مجاز از وجود انسان/ دستکاری کردنِ چیزی: کنایه از تغییر دادن آن چیز/ دستکاری قدرت کردن: کنایه از قدرت‌نمایی / نقشهای بوقلمون: استعاره از جلوه‌های گوناگون صفات خداوند در انسان/ سجدهٔ او باید کرد: تلمیح به آیاتی که دربارهٔ سجده بر انسان آمده‌اند / ابر و باران و بارید و خاک و گِل: مراعات نظیر/ ازل و ابد :تضاد/ دل :مجاز از احساس و عاطفه همه باید انسان را سجده کنند: تلمیح به آیهٔ: «فسجدواالمَلَائکَهٔ کُلُّهم أجمَعُونَ» پس فرشتگان همه باهم سجده کردند./ و به یدِ قدرت در گِل از گِل، دل کرد: تلمیح به حدیث قُدسی: «خمَّرتُ طینَهٔ آدَمَ بیَدیَّ، گِلِ آدم را به دستِ خویش سرِشتم»/ عشق نتیجهٔ محبّت حق است: تلمیح به «یُحِبُّهُم و یُحِبّونَهُ»

قلمرو فکری:

مهربانی های خدایی و علمِ پروردگاری به باطن و درونِ فرشتگان الهام می‌کرد که:« من چیزی می دانم که شما نمی دانید» شما نمی دانید که من با این مقدار خاک چه کارهای از اولِ خلقت تا پایانِ آن دارم .عذرِ شما پذیرفته است؛ زیرا شما با عشق ارتباطی ندارید .چند روزی صبر کنید تا من با قدرتِ خود، آن را تغییر دهم، سپس شما در خلقتِ انسان، جلوه‌های گوناگونِ صفاتِ مرا ببینید. پس نخستین کار آن است که برای همه سجدهٔ او کردن لازم می باشد. (باید همه سجدهٔ او به جای آورید).پس خداوند از ابر کرم و بخشش خود ، باران عشق و محبّت را بر خاک آدم بارانید و خاک را تبدیل به گِل کرد و با قدرتِ دستِ خویش، در آن گِل، دلی از گِل آفرید .عشق نتیجهٔ محبّت و لطف خداوند است. مفهوم: آفرینش احساس و عاطفه در جسم آدم

قرابت معنایی: دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند/ گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

از شبنم عشق، خاک آدم گل شد صد فتنه و شور در جهان حاصل شد

قلمرو زبانی:

بیت دو جملهٔ ساده است:

جملهٔ اول: از/ شبنم عشق: گروه متمم ، ترکیب اضافی/ خاک آدم: گروه نهادی، ترکیب اضافی/ گل: مسند/ شد: فعل اسنادی ماضی ساده

جملهٔ دوم: صد فتنه و شور: گروه نهادی، دو ترکیب وصفی: صفت شمارشی(صد) + نهاد(فتنه) + حرف عطف(و) + معطوف به نهاد(شور)/ در/ جهان: متمم / حاصل: مسند/ شد: اسنادی ماضی ساده *شبنم: ژاله، قطرهای شبیه به دانهٔ باران که شب روی برگ گل و گیاه می‌نشیند / فتنه :آشوب، شورش، غوغا /شور: هیجان

قلمرو ادبی:

قالب شعر رباعی است مصرع اول با دو مصرع زوج هم‌قافیه است/ شبنم عشق: اضافهٔ تشبیهی

صد: نماد کثرت و مجاز از زیادی و اغراق/ خاک و گِل و آدم ـ عشق و فتنه و شور: مراعات نظیر

مصراع اول: تلمیح به:« إنّی خالِقٌ بَشَراً مِن طینٍ »/ خاک: مجاز از کالبد و جسم / واج‌آرایی: «ش»

قلمرو فکری:

جسم خاکی انسان با عشق که همانند شبنمی بود، در آغاز آفرینش، آمیخته شد و این همه آشوب و شور عاشقانه از آن عشق ازلی پدید آمد. مفهوم: قرار دادن عشق در وجود انسان

t.me/DaneshSad

سر نشترِ عشق بر رگِ روح زدند یک قطره فرو چکید و نامش دل شد

قلمرو زبانی:

بیت سه جملهٔ ساده است:

جملهٔ اول: نهاد: آنهای محذوف/ سرنشتر عشق: گروه مفعولی، دو ترکیب اضافی: مفعول(سر)+ مضاف الیه(نشتر) + مضاف الیه مضاف الیه(عشق)/ بر/ رگ روح: متمم ، ترکیب اضافی/ زدند: فعل ماضی ساده

جملهٔ دوم: نهاد: یک قطره، ترکیب وصفی/ فروچکید: فعل پیشوندی ماضی ساده / و:حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ سوم: نامش: گروه نهادی، ترکیب اضافی/ دل: مسند/ شد:فعل اسنادی ماضی ساده

*نشتر :نیشتر، وسیلهٔ فلزی نوک تیز / سرنشتر: نوک خنجر یا هر وسیلهٔ تیز

قلمرو ادبی:

سر نشتر عشق :اضافهٔ تشبیهی / سرنشتر و رگ روح :اضافهٔ استعاری و تشخیص

دل مانند قطرهٔ کوچک :تشبیه / دل: مجاز از مرکز احساسات/ سرنشتر و رگ و قطره: مراعات النظیر

قلمرو فکری:

عشق را همچون نیشتری بر رگ روح آدمی زدند و آن را شکافتند؛ در نتیجه، یک قطره خون از آن فروچکید و آن قطره خون را دل نامیدند. به عبارت دیگر، دل، نتیجهٔ آمیزش و پیوند عشق با روح است.

مفهوم: ازلی بودن عشق و هدف خلقت انسان بودن عشق و آمیختگی وجود انسان با عشق

قرابت معنایی:

عشق شوری در نهاد ما نهاد جان ما در بوتهٔ سودا نهاد

گفتگویی در زبان ما فکند جستجویی در درون ما نهاد

یک کرشمه کرد با خود آنچنانک فتنه ای در پیر و در برنا نهاد

از خُمستان جُرعه‌ای بر خاک ریخت جنبشی در آدم و حوّا نهاد

جمله، در آن حالت، متعجّب‌وار می‌نگریستند که حضرتِ جَلَّت به خداوندی خویش، در آب و گِل آدم، چهل شباروزتصرّف می‌کرد و در هر ذرّه از آن گِل، دلی تعبیه می‌کرد و آن را به نظر عنایت، پرورش می‌داد و حکمت با ملایکه می‌گفت:«شما در گِل منگرید، در دل نگرید»

قلمرو زبانی:

جمله، در آن حالت، متعجّب‌وار می‌نگریستند که
حضرتِ جَلَّت به خداوندی خویش، در آب و گِل آدم، چهل شباروزتصرّف می‌کرد
در هر ذرّه از آن گِل، دلی تعبیه می‌کرد و آن را به نظر عنایت، پرورش می‌داد

عبارت ازچهار جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: جمله: نهاد /در/ آن حالت: گروه متمم، ترکیب وصفی/ متعجّب‌وار: قید/ می نگریستند: فعل ماضی استمراری/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۱: حضرت جَلَّت: گروه نهادی، ترکیب اضافی/ به/ خداوندی خویش: گروه متمم، یک ترکیب اضافی/ در/ آب و گل آدم: گروه متمم، ترکیب اضافی/ چهل شباروز: گروه قیدی، ترکیب وصفی/تصرُّف:

t.me/DaneshSad

مفعول/ می کرد: فعل ماضی استمراری

جملهٔ وابستهٔ۲: نهاد: او محذوف/ در/ هرذره: گروه متمم، ترکیب وصفی/ از/ آن گل: گروه متمم، ترکیب وصفی / دلی: مفعول/ تعبیه می کرد: فعل مرکب ماضی استمراری / و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ وابستهٔ۳: نهاد: او محذوف / آن را: مفعول/ به/ نظر عنایت : گروه متمم، ترکیب اضافی/ پرورش می داد: فعل مرکب ماضی استمراری

حکمت با ملایکه می گفت: «شما در گل منگرید، در دل نگرید»

عبارت ازسه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: حکمت: نهاد/ با/ ملائکه: متمم/ می گفت: فعل ماضی استمراری/ مفعول: جملات وابسته/ که:

جملهٔ وابستهٔ۱: نهاد: شما/ در/ گل: متمم/ ننگرید: فعل نهی

جملهٔ وابستهٔ۲: نهاد: شما/ در/ دل: متمم/ بنگرید: فعل امر* جمله: همه/ متعجّب‌وار: با حالت شگفتی و تعجّب/ حضرت جَلّت :خداوند بزرگ/چهل شباروز: چهل شبانه روز/تصرُّف: دستکاری/ نظرِ عنایت: نگاه از روی لطف/ تعبیه کردن :قرار دادن،جاسازی کردن/ خداوندی خویش :شخصاً، بدون واسطه/ عنایت :توجّه، لطف، احسان

قلمرو ادبی:

آب و گِل: مجاز از وجود مادی انسان/ حضرت: مجاز از خداوند / گِل و دل :جناس ناقص اختلافی

منگرید و نگرید :تضاد و اشتقاق و کنایه از توجه

در آب و گِل آدم، چهل شباروز تصرّف می کرد: تلمیح به «خَمَّرتُ طینَهَ آدَمَ بِیَدی اَربَعینَ صَباحاً»

قلمرو فکری:

همهٔ موجودات عالَم بالا در آن حالت با شگفتی می نگریستند و خداوند بزرگ با قدرت خویش، در آب و گِل آدم چهل شبانه‌روزقدرت نمایی می کرد .در هر ذره‌ای از وجود انسان دلی قرار می داد و آن دل را با لطف و محبّت پرورش می‌داد و به فرشته‌ها می گفت :شما به وجودجسمانی آدم که از گِل آفریده شده، نگاه نکنید؛ بلکه به دلی که در این گِل قرار دارد، نگاه کنید. مفهوم: توجه به جنبهٔ روحانی آدم /قرابت معنایی:

دل قطره‌ای ز شبنم دریای عشق اوست — کز راه دیده باز به دریا همی رود

در بَدوِ آفرینش و تخمیرِ آب و گِل — با آب و تاب عشق سرشتند خاک ما

دوست چهل بامداد در گِلِ ما داشت دست — تا چو گُل از دستِ دوست، دست به دست آمدیم

گر من نظری به سنگ بَر، بگمارم از سنگ، دلی سوخته بیرون آرَم

قلمرو زبانی:

بیت ازدو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است: گر: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: من، برمی گردد به خد/ نظری: مفعول/ به : حرف اضافه / سنگ: متمم/ بَر:: حرف اضافه(کاربُردِ دو حرفِ اضافه برای یک مُتمم) / بگمارم: فعل مضارع التزامی

t.me/DaneshSad

جملهٔ هسته: نهاد: من محذوف/ از/ سنگ: متمم / دلی سوخته: گروه مفعولی، ترکیب وصفی/ بیرون آرَم: فعلِ مرکب.* نظر بگمارم: نگاه کنم

قلمرو ادبی:

سنگ: نماد سختی و نرمی ناپذیری/ دل: مجاز از انسان و نماد احساس و عاطفه

دلی سوخته: کنایه از انسانی عاشق / نظر گماردن: کنایه از توجه کردن/ سنگ: آرایهٔ تکرار.

قلمرو فکری:

اگر من به سنگ توجه کنم، از سنگ دل انسان عاشقی بیرون می‌آورم و می‌سازم. مفهوم: کشش و جذبهٔ عشق از جانب خداست و عشق موهبتی الهی است.قرابت معنایی: دل سراپردهٔ‌محبتِ اوست/ دیده آیینه‌دارِ طلعتِ اوست

اینجا، عشق معکوس گردد؛ اگر معشوق خواهد که از او بُگریزد، او به هزار دست در دامَنَش آویزد.

ـ آن چه بود که اوّل می‌گریختی و این چیست که امروز در می‌آویزی؟

ـ آن روز گِل بودم، می‌گریختم، امروز همه دل شدم، در می‌آمیزم.

قلمرو زبانی:

اینجا، عشق معکوس گردد : این جا: گروه قیدی، ترکیب وصفی/ عشق: نهاد/ معکوس: مسند/ گردد: می گردد، مضارع اخباری

اگر معشوق خواهد که از او بُگریزد، او به هزار دست در دامَنَش آویزد :

عبارت از سه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است: اگر: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: معشوق: نهاد(منظور خدا)/ خواهد: بخواهد، مضارع التزامی/ مفعول: جملهٔ وابستهٔ وابسته که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ وابسته: نهاد: او(منظور معشوق همان خدا) / از/ او: متمم (منظور جسم خاکی انسان)/ بگریزد: فعل مضارع التزامی

جملهٔ هسته: نهاد: او (منظور جسم خاکی انسان)/ به: با/ هزار دست: گروه متممی، ترکیب وصفی/در/ دامنش: گروه متمم، ترکیب اضافی(ش: مضاف الیه (منظور خدا) / آویزد: می‌آویزد، مضارع اخباری

{عبارت های زیر با آمدن « - » در آغاز نشانهٔ مکالمهٔ خدا با جسم خاکی انسان هست}

- خدا می پرسد:

-آن چه بود که اوّل می‌گریختی و این چیست که امروز در می‌آویزی؟

عبارت از چهار جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: آن: نهاد/ چه: مسند/ بود: فعل اسنادی / که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: تو محذوف برمی گردد به جسم خاکی انسان/ اول: قید/ می گریختی: فعل ماضی استمراری و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ هسته: این: نهاد/ چه: مسند/ است: فعل اسنادی // که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: تو محذوف برمی گردد به جسم خاکی انسان / امروز: قید/ درمی آویزی: فعل پیشوندی ماضی استمراری

t.me/DaneshSad

- جسم خاکی انسان جواب می دهد:

ـ آن روز گِل بودم، می‌گریختم، امروز همه دل شدم، در می‌آمیزم.

عبارت از چهار جمله با جملات هسته و وابسته آمده است: که: برای اینکه، حرف ربط وابسته ساز محذوف

جملهٔ وابسته: نهاد: من محذوف (جسم خاکی انسان)/ آن روز: گروه قیدی، ترکیب وصفی/ گل: مسند/ بودم: فعل اسنادی ماضی ساده

جملهٔ هسته: نهاد: من محذوف (جسم خاکی انسان)/ می گریختم: فعل ماضی استمراری /و: محذوف

جملهٔ وابسته: نهاد: من محذوف (جسم خاکی انسان)/ امروز: قید/ همه: بدل / دل: مسند/ شدم: فعل اسنادی

جملهٔ هسته: نهاد: من محذوف (جسم خاکی انسان)/ امروز: قید/ درمی آمیزم: فعل پیشوندی ماضی استمراری*معکوس: برعکس، وارونه / همه دل شدم: سراپا عاشق شدم / درآویختن: متوسّل شدن / معشوق: منظور خداوند / او: منظور انسان/در می‌آمیزم: مخلوط می‌شوم./ گریختن: فرار کردن

قلمرو ادبی:

معشوق: کنایه از خداوند / هزار: نماد کثرت و مجاز از زیادی و اغراق / هزار دست: مجاز از با همهٔ توان و قدرت بگریزد و آویزد: سجع متوازی/ بگریزد و می گریختی : جناس اشتقاق (هم ریشگی) و آویزد و درمی‌آویزم: جناس اشتقاق(هم ریشگی)/ بگریزد و آویزد / می گریختی و در می آویزی: سجع / در دامن کسی آویختن: کنایه از کمک خواستن و التماس کردن / درآویختن و گریختن: تضاد/ کنایه: هزار دست کنایه از راه‌های گوناگون

قلمرو فکری:

اینجا رابطهٔ عشق برعکس می‌شود .اگر معشوق (خدا) بخواهد که از عاشق (جسم خاک انسان) دوری کند و بگریزد،جسم انسان با همهٔ وجود و با راه‌های گوناگون به اومتوسّل می‌شود. در این حال خدا از او می پرسد:

ـ ای خاک !آن چه بود که ابتدا فرار می‌کردی و این چیست که امروز متوسّل می‌شوی؟

جسم خاکی انسان جواب می دهد:

ـ برای اینکه آن زمان که می‌گریختم فقط خاک بودم و تک بُعدی؛ امّا امروز که همهٔ وجودم دل است و احساس و عاطفه دارم و متوسّل می‌شوم و عاشقانه روی می‌آورم. مفهوم: انسان و خدا عاشق و معشوق یکدیگرند و عشقشان دو طرفه است./قرابت معنایی: طُرفه نگر که خود ندارم یک دل/ وآنگه به هزار دل، تو را دارم دوست

همچنین، هر لحظه از خزاینِ غیب، گوهری، در نهادِ او تَعبیه می‌کردند، تا هرچه از نَفایسِ خزاینِ غیب بود، جمله در آب و گِلِ آدم، دفین کردند. چون نوبت به دل رسید، گِلِ دل را از بهشت بیاوردند و به آبِ حیاتِ ابدی سِرِشتند و به آفتابِ نظر بپروردند.

چون کارِ دل به این کمال رسید، گوهری بود در خزانهٔ غیب که آن را از نظرِ خازِنان پنهان داشته بود. فرمود که آن را هیچ خزانه لایق نیست، اِلّا حضرتِ ما، یا دلِ آدم.

قلمرو زبانی:

همچنین، هر لحظه از خزاینِ غیب، گوهری، در نهادِ او تَعبیه می‌کردند تا هرچه از نَفایسِ خزاینِ غیب بود، جمله در آب و گِلِ آدم، دفین کردند:

عبارت از سه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

t.me/DaneshSad

جملهٔ هسته: نهاد: آن های محذوف / همچنین: قید/ هرلحظه: گروه قیدی، ترکیب وصفی/ از/ خزاین غیب: گروه متمم، ترکیب اضافی/ گوهری: مفعول/ در/ نهاد او: گروه متمم، ترکیب اضافی/ تعبیه می کردند: فعل مرکب ماضی استمراری/تا: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: آنهای محذوف/ هرچه را : مفعول / که: حرف ربط وابسته ساز محذوف

جملهٔ وابستهٔ وابسته: نهاد: آن محذوف/ از/ نفایس خزاین غیب:گروه متمم، دو ترکیب اضافی: نفایس(متمم)+ خزاین(مضاف الیه)+ غیب(مضاف الیه برای مضاف الیه) / بود: وجود داشت

ادامهٔ جملهٔ وابسته: جمله: بدل از هرچه در نقش مفعول / در / آب و گل آدم: گروه متمم: یک ترکیب اضافی، آدم :مضاف الیه/ دفین: مسند /کردند: فعل ماضی ساده

چون نوبت به دل رسید، گل دل را از بهشت بیاوردند

عبارت از دو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است: چون: وقتی که، حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: نوبت / به/ دل: متمم/ رسید: فعل ماضی ساده

جملهٔ هسته: نهاد:آن های محذوف/ گل دل را: گروه مفعولی ، ترکیب اضافی/ از/ بهشت: متمم/ بیاوردند: فعل ماضی ساده

به آب حیات ابدی سرشتند و به آفتاب نظر بپروردند.

عبارت از دو جمله ساده تشکیل شده است:

جملهٔ اول: نهاد: آنهای محذوف/ مفعول(گل دل) محذوف به قرینهٔ لفظی/ به/ آب حیات ابدی: گروه متمم یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: آب(متمم)+ حیات(مضاف الیه)+ ابدی(صفت برای مضاف الیه)/ سرشتند: فعل ماضی ساده

جملهٔ دوم: نهاد: آنهای محذوف/ / مفعول: (گل دل) محذوف به قرینهٔ لفظی/به/ آفتاب نظر: گروه متمم، ترکیب اضافی/ پروردند: فعل ماضی ساده

چون کار دل به این کمال رسید، گوهری بود در خزانهٔ غیب که آن را از نظر خازنان پنهان داشته بود.

عبارت از سه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است: چون: وقتی که، حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۱: کار دل: گروه نهادی، ترکیب اضافی/ به/ این کمال: گروه متمم، ترکیب وصفی/ رسید: فعل ماضی ساده

جملهٔ هسته: نهاد: گوهری / بود: وجود داشت، فعل غیراسنادی/ در/ خزانهٔ غیب: گروه متمم، ترکیب اضافی/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: او محذوف برمی گردد به خدا/ آن را: مفعول/ از/ نظر خازنان: گروه متمم، ترکیب اضافی/ پنهان: مسند/ داشته بود: فعل ماضی بعید

فرمود که آن را هیچ خزانه لایق نیست، الّا حضرت ما، یا دل آدم.

عبارت از دو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به خدا/ فرمود: فعل ماضی ساده/ مفعول: جملهٔ وابسته/ که: حرف ربط

جملهٔ وابسته: آن را: برای آن(را : حرف اضافه+ آن: متمم)/ هیچ خزانه: گروه نهادی، ترکیب وصفی/ لایق: مسند/ نیست: فعل اسنادی / الّا: جز، حرف اضافه/ حضرت ما: گروه متمم ، ترکیب اضافی /یا: حرف عطف/ دل

t.me/DaneshSad

آدم: گروه معطوف به متمم، ترکیب اضافی*خزاین :جمع خزانه، گنجینه‌ها/نهاد: وجود، سرشت / /تعبیه کردن: قراردادن، جاسازی کردن/نفایس: جمع نفیسه، چیزهای نفیس و گرانبها / دفین :مدفون، پنهان شده زیر خاک / سرشتن: مخلوط کردن، خمیر کردن / خازن: خزانه دار، نگهبان / حضرت: آستانه، پیشگاه / خزاین و گوهر :تناسب

قلمرو ادبی:

خزاین غیب: استعاره از عالَم معنا و مَلکوت/ گوهر: استعاره از استعدادهای خدادادی وجود انسان

آب و گِل: مَجاز از جسم انسان / دل و گِل و خزاین: آرایهٔ تکرار / گِل و دل: جناس ناقص اختلافی

آفتاب نظر: اضافهٔ تشبیهی: نظرِ الهی(مشبه) به آفتاب (مشبهٌ به) تشبیه شده است/ باآفتاب نظر پروردن: کنایه از توجه و عنایت خاصی انسان را پرورش دادند./ آب حیات: تلمیح به داستان خضر و اب حیات

قلمرو فکری:

همچنین، هر لحظه از گنجینه های پنهان خداوند، استعدادی در ذات انسان قرار می‌دادند تا اینکه هرچه استعداد و توانایی گرانمایه در عالم غیب وجود داشت، درذات و جسم انسان قرار دادند. چون نوبت به ساخت و خلقت دل رسید، برای ساخت دل از بهشت گِل آوردند و باآب زندگی جاوید آن را مخلوط کردند و با لطف و توجّه خداوندی که همچون آفتابی است، آن را پرورش دادند.

وقتی کار دل به کمال رسید و کارساختش کاملاً به پایان رسید، عشق مانند گوهری در گنجینهٔ الهی، نزد خدا قرار داشت که جای آن را حتی نگهبانان هم نمی‌دانستندوخداوند آن را از فرشتگان پنهان داشته وخزانه داری آن را خود به عهده گرفته بود .فرمود که هیچ خزانه ای جز درگاه ما یا دل آدم، شایستهٔ آن گوهر (عشق) نیست.

مفهوم: اهمیت دل و همچنین نظر و توجه الهی باعث رشد انسان است.

قرابت معنایی:چون شبنم اوفتاده بُدم پیشِ آفتاب/ مهرم به جان رسید و به عیّوق بَر شدم

آن چه بود؟ گوهرِ محبّت بود، که در صدفِ امانتِ معرفت تَعبیه کرده بودند، و بر مُلک و ملکوت عَرضه داشته،هیچکس استحقاقِ خزانگی و خزانه‌داریِ آن گوهر نیافته، خزانگیِ آن را دلِ آدم لایق بود، و به خزانه‌داریِ آن، جانِ آدم شایسته بود.

قلمرو زبانی:

آن چه بود؟: آن: نهاد/ چه: مسند/ بود: فعل اسنادی

گوهرِ محبّت بود، که در صدفِ امانتِ معرفت تَعبیه کرده بودند

عبارت از دو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: آن محذوف /گوهر محبت: گروه مسندی، ترکیب اضافی/ بود: فعل اسنادی /که: ربط وابسته

جملهٔ وابسته: نهاد:آن های محذوف/ در/ صدف امانت معرفت: گروه متمم ، دو ترکیب اضافی: متمم(صدف)+ مضاف الیه(امانت)+ مضاف الیه مضاف الیه(معرفت)/ تَعبیه کرده بودند: فعل مرکب، ماضی بعید

بر مُلک و ملکوت عَرضه داشته: نهاد:آن های محذوف/ بر/ ملک: متمم/ و/ ملکوت: معطوف به متمم/ مفعول: آن محذوف/ عرضه داشته(بودند): فعل مرکب، ماضی بعید

هیچکس استحقاقِ خزانگی و خزانه‌داریِ آن گوهر نیافته: هیچ کس: گروه نهادی، ترکیب وصفی/ استحقاق خزانگی و خزانه‌داری آن گوهر: گروه مفعولی:چهار ترکیب اضافی {استحقاق خزانگی، استحقاق خزانه داری، خزانگی گوهر، خزانه‌داری گوهر} و یک ترکیب وصفی {آن گوهر} : مفعول(استحقاق) + مضاف

t.me/DaneshSad

الیه(خزانگی) + حرف عطف(و) + معطوف به مضاف الیه(خزانه‌داری) + صفت مضاف الیه(آن) + مضاف الیه مضاف الیه(گوهر) /نیافته: نیافته بود، فعل ماضی بعید، فعلِ کمکیِ بودند به قرینهٔ لفظی حذف شده است

خزانگیِ آن را دلِ آدم لایق بود: را: برای، حرف اضافه/ خزانگی آن: گروه متمم، ترکیب اضافی/ دل آدم: گروه نهادی، ترکیب اضافی/ لایق: مسند/ بود: فعل اسنادی

به خزانه‌داریِ آن، جانِ آدم شایسته بود: به/ خزانه داری آن: گروه متمم، ترکیب اضافی/ جان آدم: گروه نهادی، ترکیب اضافی/ شایسته: مسند/ بود: فعل اسنادی *مُلک: عالم ماده/ ملکوت: عالم غیب، جهان بالا /عَرضه داشته: ارائه کرده، نشان داده/ استحقاق: سزاواری، شایستگی/خزانگی :خزانه بودن / خزانه‌داری: شغل خزانه‌دار.

قلمرو ادبی:

گوهرِ محبت: اضافهٔ تشبیهی/ صدف امانت: اضافهٔ اختصاصی(صدفی مخصوص امانت)

صدفِ امانت معرفت: اضافهٔ تشبیهی: معرفت (مشبه) به صدفِ امانت (مشبهٌ به) تشبیه شده است. {صدف امانت: اضافهٔ تشبیهی است و چون امانت معرفت اضافهٔ بدلی است یعنی معرفت همان امانت است که

مُلک و ملکوت مَجاز ازکل هستی، تضاد و اشتقاق/ آن گوهر: استعاره از عشق و محبت

مراعات النظیر: خزانه و گوهر/ دل لایق خزانگی باشد: استعارهٔ مکنیه/ جان شایستهٔ خزانه‌داری باشد :تشخیص

خزانگی و خزانه‌داری :آرایهٔ تکرار و اشتقاق / صدف و گوهر: مراعات نظیر/ دل و جان: مراعات نظیر

تلمیح دارد به آیهٔ: «إِنَّاعَرَضنَاالأَمانَةَعَلی السَّماواتِوَالأَرضِوَالجِبالِ فَأَبینَ اَن یحملنها فَأَشفَقنَمِنهاوَحمَلَهَاالانسَانُإِنَّهُ کانَظَلوماًجَهولاً» ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عَرضه کردیم؛ پس، از پذیرفتن و حملِ آن خودداری کردند و از آن هراسناک بودند و انسان آن را بر دوش کشید .به درستی که او بسیار ستمگر و نادان بود» سورهٔ اَحزاب، آیهٔ ۷۲.

قلمرو فکری:

آن گوهری که در گنجینه پنهان کرده بود، چه بود؟ گوهر عشق و محبّت بود که آن را در درون معرفت که همانندصدفی اختصاصی برای امانت بود، قرار داده و بر مُلک و ملکوت و به کل جهانیان ارائه کرده بودند؛امّا هیچکس شایستگی خزانه داری آن گوهر و شایستگیِ دریافت و نگهداریِ آن را کسب نکرده بود. دل آدم شایستهٔ نگهبانی آن بود و برای خزانه داری آن،جان آدم شایسته بود.مفهوم: عشق امانتِ الهی است.قرابت معنایی:

آسمان بار امانت نتوانست کشید — قرعهٔ کار به نامِ منِ دیوانه زدند

مرا گناه خود است اَر ملامت تو بَرَم — که عشق بار گران بود و من ظَلوم و جَهول

نداشت طاقت این بار آسمان و زمین — ظَلومِ ماست که شد حاصلِ امانتِ عشق

ملایکهٔ مُقَرَّب، هیچکس آدم را نمی‌شناختند. یک به یک بر آدم می‌گذشتند و می‌گفتند: «آیا این چه نقشِ عجیبی است که می‌نگارَند؟»آدم به زیرِ لب آهسته می‌گفت: « اگر شما مرا نمی‌شناسید، من شما را می‌شناسم، باشید تا من سر از این خوابِ خوش بردارم، اسامیِ شما را یک به یک برشمارم.»

قلمرو زبانی:

ملایکهٔ مُقَرَّب، هیچکس آدم را نمی‌شناختند: هیچ کس: گروه نهادی، ترکیب وصفی / از: حرف اضافهٔ محذوف / ملایکهٔ مُقَرَّب:گروه متمم ، ترکیب وصفی/ آدم را: مفعول/ نمی شناختند: فعل ماضی استمراری منفی

t.me/DaneshSad

نظر دیگر: ملائکهٔ مقرب: گروه نهادی/ هیچ کس: گروه قیدی، ترکیب وصفی/....

یک به یک بر آدم می‌گذشتند: نهاد:آن های محذوف / یک به یک: قید/ بر/ آدم: متمم/ می گذشتند: فعل ماضی استمراری

می‌گفتند: «آیا این چه نقش عجیبی است که می‌نگارَند؟»

عبارت از سه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: آن های محذوف / می گفتند: فعل ماضی استمراری: مفعول: جملات وابسته

جملهٔ وابسته: آیا: قید پرسشی/ این: نهاد/ چه نقش عجیبی: گروه مسندی، دو ترکیب وصفی/ است: فعل اسنادی/

جملهٔ وابستهٔ وابسته: نهاد: آن های محذوف / می نگارند: فعل ماضی استمراری / مفعول: به قرینهٔ لفظی محذوف

آدم به زیر لب آهسته می‌گفت: « اگر شما مرا نمی‌شناسید، من شما را می‌شناسم،

عبارت از سه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: آدم/ به/ زیر لب: گروه متمم، ترکیب اضافی /آهسته: قید/ می گفت: فعل ماضی استمراری: مفعول: جملات وابسته / اگر: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ وابسته: نهاد:شما/ مرا: مفعول/ نمی شناسید: فعل مضارع اخباری منفی

جملهٔ وابسته: من: نهاد/ شما را: مفعول/ می شناسم: فعل مضارع اخباری

باشید تا من سر از این خواب خوش بردارم، اسامی شما را یک به یک برشمارم.»

عبارت از سه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: شمای محذوف / باشید: منتظر باشید، مسند به قرینهٔ معنوی محذوف/ باشید: فعل اسنادی

تا: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: من: نهاد/ سر: مفعول/ از / این خواب خوش: گروه متمم، دو ترکیب وصفی /بردارم: فعل مضارع التزامی / تا: ربط وابسته ساز محذوف

جملهٔ وابستهٔ وابسته: نهاد: من محذوف/ اسامی شما را: گروه مفعولی، ترکیب اضافی/ یک به یک: قید/ برشمارم: فعل مضارع التزامی*مقرّب :آنکه نزدیک به کسی شده و در نزد او منزلت پیداکرده است/یک به یک : یکی پس از دیگری، به ترتیب/ می‌نگارند :نقاشی و رسم می کنند/ باشید :صبرکنید/ برشمارم: نام ببرم

قلمرو ادبی:

نقش: استعاره از انسان و آفرینش انسان / نقش و می‌نگارند: مراعات نظیر/ زیر لب سخن گفتن: کنایه از آهسته و با خود حرف زدن/ سر از خواب برداشتن: کنایه ازبیدار شدن در اینجا کنایه از تکامل حیات و آفرینش

اسامی شما را یک به یک برشمارم: تلمیح به آیهٔ: «عَلَّمَ آدَمَ الأَسماء کُلَّها: نام‌های همهٔ موجودات را به آدم آموخت» سورهٔ بقره، آیهٔ ۳۱./ خوابِ خوش: استعاره از عدم و قبل ازخلقتِ انسان

قلمرو فکری:

t.me/DaneshSad

هیچ‌یک از فرشتگان نزدیک درگاه خداوند، آدم را نمی‌شناختند.یکی‌یکی به جسم آدم نگاه می‌کردندو بازدید می‌کردند و می‌گفتند:این چه موجود عجیبی است که رسم می‌کنند؟آدم آهسته با خود می‌گفت: اگر شما مرا نمی‌شناسید،من همهٔ شما را می‌شناسم؛ صبر کنید تا از عدم به وجود آیم، تا نامتان را یکی‌یکی بگویم.

هر چند که ملایکه در او نظر می‌کردند، نمی‌دانستند که این چه مجموعه‌ای است تا ابلیس پُرتلبیس یک باری گِرد او طواف می‌کرد. چون ابلیس، گِرد قالب آدم برآمد، هر چیز را که بدید، دانست که چیست، امّا چون به دل رسید،دل را بر مثال کوشکی یافت. هرچند که کوشید که راهی یابد تا به درون دل رود، هیچ راه نیافت. ابلیس با خود گفت: «هرچه دیدم، سَهل بود، کارِ مشکل اینجاست. اگر ما را آفتی رسد از این شخص، از این موضِع تواند بود و اگر حق تعالی را با این قالب سر و کاری خواهد بود، در این موضع تواند بود.» با صدهزار اندیشه، نومید از درِ دل بازگشت. ابلیس را چون در دلِ آدم بار ندادند، مردودِ همهٔ جهان گشت.

قلمرو زبانی:

هر چند که ملایکه در او نظر می‌کردند، نمی‌دانستند که این چه مجموعه‌ای است تا ابلیس پُرتلبیس یک باری گِرد او طواف می‌کرد

عبارت از چهار جمله با جملات هسته و وابسته آمده است: هر چند که: حرف ربط وابسته ساز مرکب

جملهٔ وابستهٔ ۱: ملایکه: نهاد/ در/ او: متمم/ نظر : مفعول/ می کردند: فعل ماضی استمراری

جملهٔ هسته: نهاد: آن های محذوف/ نمی دانستند: فعل ماضی استمراری/ مفعول: جملهٔ وابستهٔ ۲ / که: حرف

جملهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: این/ چه مجموعه‌ای: گروه مسندی، ترکیب وصفی/ است : فعل اسنادی

تا: تا اینکه: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۳: ابلیس پُرتلبیس:گروه نهادی، ترکیب وصفی/ یک باری: گروه قیدی، ترکیب وصفی/ گِرد او: گروه مفعولی، ترکیب اضافی/ طواف می کرد: فعل مرکب، ماضی استمراری

چون ابلیس، گِرد قالب آدم برآمد، هر چیز را که بدید، دانست که چیست

عبارت از چهار جمله با جملات هسته و وابسته آمده است: چون: وقتی که، حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۱: ابلیس: متمم/ گرد قالب آدم: گروه قیدی، دو ترکیب اضافی/ برآمد: فعل پیشوندی، ماضی ساده

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به ابلیس/ هرچیزی را: گروه مفعولی، ترکیب وصفی/ که: حرف ربط

جملهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: او محذوف برمی گردد به ابلیس/ مفعول: محذوف به قرینهٔ لفظی/ بدید: فعل ماضی ساده

ادامهٔ جملهٔ هسته: دانست: فعل ماضی ساده/ مفعول: جملهٔ وابستهٔ ۳/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۳: نهاد: آن محذوف / چه: مسند/ است: فعل اسنادی

امّا چون به دل رسید، دل را بر مثال کوشکی یافت.

عبارت از دو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است: چون: وقتی که، حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به ابلیس/ به/ دل: متمم/ رسید: فعل ماضی ساده

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به ابلیس / دل: مفعول/ برمثال: حرف اضافه+ کوشکی: متمم

t.me/DaneshSad

مسندی/ یافت : فعل ماضی ساده

هرچند که کوشید که راهی یابد تا به درون دل رود، هیچ راه نیافت

عبارت از چهار جمله با جملات هسته و وابسته آمده است: هر چند که: حرف ربط وابسته ساز مرکب

جملهٔ وابسته: نهاد: او محذوف برمی گردد به ابلیس / کوشید/ که، حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ وابسته : نهاد: او محذوف برمی گردد به ابلیس / راهی: مفعول / یابد: بیابد، فعل مضارع التزامی ،

جملهٔ وابستهٔ وابسته : نهاد: او محذوف برمی گردد به ابلیس / به/ درون دل: گروه متمم، ترکیب اضافی/ رود: برود، فعل مضارع التزامی

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف (ابلیس)/ هیچ راه: گروه مفعولی، ترکیب وصفی / نیافت: فعل ماضی ساده

ابلیس با خود گفت: «هرچه دیدم، سَهل بود، کار مشکل اینجاست

عبارت از چهار جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: ابلیس: نهاد/ با/ خود : متمم/ گفت: فعل ماضی ساده / مفعول: جملات وابسته/ که:

جملهٔ وابستهٔ ۱: نهاد : هرچه / که: حرف ربط وابسته ساز محذوف

جملهٔ وابستهٔ وابستهٔ ۱ : نهاد: من محذوف/ مفعول: آن محذوف/ دیدم: فعل ماضی ساده

ادامهٔ جملهٔ وابستهٔ ۱: سهل: مسند/ بود: فعل اسنادی

جملهٔ وابستهٔ ۲ : کار مشکل: گروه نهادی، ترکیب وصفی/ این جا: گروه قیدی، ترکیب وصفی/ است: وجود دارد، فعل غیراسنادی

اگر ما را آفتی رسد از این شخص، از این موضع تواند بود

عبارت از دو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است: اگر : حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: آفتی/ را: برای، حرف اضافه/ ما: متمم / رسد: برسد، فعل مضارع التزامی / از/ این شخص: گروه متمم، ترکیب وصفی

جملهٔ هسته: نهاد: آن محذوف برمی گردد به آفت/ از/ این موضع: گروه متمم، ترکیب وصفی/ تواند بود: می تواند باشد، فعل کمکی(تواند)+ بود(مصدر از فعل اصلی)

و اگر حق تعالی را با این قالب سر و کاری خواهد بود، در این موضع تواند بود

عبارت از دو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است: اگر : حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: را : برای، حرف اضافه / حق تعالی، گروه متممی، ترکیب وصفی/ با/ این قالب: گروه متممی، ترکیب وصفی/ سرو کاری: نهاد، واو میانوند / خواهدبود: وجود خواهد داشت، فعل غیراسنادی، آینده

جملهٔ هسته: نهاد: آن محذوف برمی گردد به سروکار / از/ این موضع: گروه متمم، ترکیب وصفی/ تواند بود: می تواند باشد، فعل کمکی(تواند)+ بود(مصدر از فعل اصلی)

با صدهزار اندیشه، نومید از درِ دل بازگشت: نهاد: او محذوف برمی گردد به ابلیس/ با/ صدهزار اندیشه: گروه متمم، ترکیب وصفی(صدهزار: صفت شمارشی)/ نومید: قید/ از/ در دل: گروه متمم، ترکیب اضافی/ بازگشت: فعل پیشوندی ماضی ساده

t.me/DaneshSad

ابلیس را چون در دل آدم بار ندادند، مردودِ همهٔ جهان گشت.

عبارت از دو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است: چون: برای اینکه: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: آن های محذوف/ را: به، حرف اضافه/ ابلیس: متمم/ در/ دل آدم: گروه متمم، ترکیب اضافی/ بار: مفعول/ ندادند: فعل ماضی ساده

جملهٔ هسته: نهاد : او محذوف برمی گردد به ابلیس / مردودِ همهٔ جهان: گروه مسندی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی:مردود(مسند)+ همه(صفت برای مضاف الیه)+ جهان(مضاف الیه)/ گشت: فعل اسنادی، ماضی ساده *تلبیس: حقیقت را پنهان کردن، حیله و مکر به کار بردن/ ابلیسِ پُرتلبیس: شیطانِ حیله‌گر/ طواف: دورِ چیزی چرخیدن/ قالب: پیکر، جسم/ بر مثال: مانند/ کوشک: قصر/سهل: ساده/ آفت: آسیب، بلا/ موضع: جایگاه / بار: اجازهٔ ورود/مردود: رد شده، رانده شده / سهل: آسان/ آفت: آسیب، زیان/موضع: محل، جای، جایگاه/ قالب: جسم/ بار: اجازهٔ ورود/ مردود: رانده شده، رجیم/ اندیشه :ترس

قلمرو ادبی:

دل مانند کوشک :تشبیه/ ابلیس و دل: آرایهٔ تکرار / سر و کار داشتن: کنایه از مشغول شدن و توجّه نشان دادن

در سه جملهٔ پایانی: واج‌آرایی«د، ک»حسن تعلیل: ابلیس را چون در دلِ آدم بار ندادند، مردودِ همهٔ جهان گشت./ تضاد: سَهل و مشکل/ صدهزار اندیشه: نماد کثرت و مجاز از زیادی و اغراق/ استعارهٔ مَکنیه: درِ دل: دل (مشبه) به خانه‌ای (مشبهٌ به) تشبیه شده که در دارد/ جهان مَجاز از جهانیان

قلمرو فکری:

هرچه فرشتگان در انسان نگاه می‌کردند، نمی‌دانستند که این چه مجموعه‌ای است؛ تا اینکه شیطان نیرنگ‌باز، یکبار به دُورآدم گردید، پس وقتی گِرد همهٔ جسم آدم گشت، هر چیزی را که دید، دانست چیست و همهٔ وجود او را شناخت؛ امّا وقتی به دل رسید، دل را مانند قصری یافت.شیطان هرچه تلاش کرد که وارد این قصر شود، هیچ راهی پیدا نکرد.شیطان با خود گفت:« هر چه دیدم ساده بود، مشکل، دلِ انسان است. اگر از سویِ انسان آسیبی به ما برسد، از دل اوست و اگربرای خداوند با این موجود کاری وجود داشته باشد، با همین دل کار دارد .با همهٔ این فکرها، ناامید از درخانهٔ دلِ انسان برگشت .وقتی به شیطان اجازهٔ ورود به دلِ انسان را ندادند، از سویِ همهٔ موجودات رانده شد.

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱- معنای واژه های مشخص شده را بنویسید.

تا در تحصیل فضل ادب، رغبتی صادق نباشد، این منزلت نتوان یافت .

رغبت: میل، علاقه منزلت: جایگاه

ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست در حضرت کریم، تمنّا چه حاجت است

قلمرو زبانی:

t.me/DaneshSad

بیت از سه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هستهٔ ۱: نهاد: ما محذوف/ارباب حاجت: گروه مسندی، ترکیب اضافی/ یم: مخفف هستیم /و: ربط همپایه

جملهٔ هستهٔ ۲: زبان سوال: گروه نهادی، ترکیب اضافی/ نیست: وجود ندارد، فعل غیراسنادی که: زیرا که، حرف

جملهٔ وابسته: در / حضرت کریم: گروه متمم، ترکیب اضافی: متمم(حضرت) + مضاف‌الیه (کریم: صفت جانشین اسم شده) / تمنا: نهاد/ چه حاجت: گروه مسندی، ترکیب وصفی/ است: فعل اسنادی* حضرت: حضور

قلمرو ادبی:

ارباب حاجت بودن: کنایه از نیازمند بودن/حضرت کریم: کنایه از پروردگار / زبان: مجاز از توانایی بیان

قلمرو فکری:

ما نیازمندانی هستیم که قدرت و توان خواستن و خواهش را نداریم زیراکه در بارگاه پروردگار خواستن و تمنا کردن نیاز نیست.

نانم افزود و آبرویم کاست بینوایی به از مذلّت خواست

قلمرو زبانی:

بیت از سه جملهٔ ساده ساخته شده است:

جملهٔ اول: نهاد: او محذوف/ نانم: گروه مفعولی، ترکیب اضافی/ افزود: فعل ماضی ساده/ و: حرف ربط همپایه

جملهٔ دوم: نهاد: او محذوف/ آبرویم: گروه مفعولی، ترکیب اضافی/کاست: فعل ماضی ساده

جملهٔ سوم: بی نوایی: نهاد / به: مسند/ از/ مذلت خواست: گروه متمم ، ترکیب اضافی/ است: فعل اسنادی محذوف* مذلّت: خواری

قلمرو ادبی:

نان: مجاز از امور مادی / افزود و کاست: تضاد فعلی

قلمرو فکری:

نیاز مادی مرا برطرف کرد در حالی که در قبالش آبرو و حیثیت مرا برد بنابراین بی نوا بودن و فقر بهتر از خواری خواستن و تمنا کردن است.

۲- پیش از این در مبحث گروه اسمی ، با انواع وابسته های پیشین آشنا شدیم، اینک به انواع وابسته‌ها ی پسین توجه کنید:

۱ – **مضاف الیه :** هرگاه پس از هسته کسره بیاید و بعد از کسره : اسم یا ضمیر بیاید یک ترکیب اضافی به وجود آمده و کلمهٔ بعد از کسره نقش مضاف الیه دارد. روز میلاد دختر ایران آمد . دختر من آمد .

۲- **صفت شمارشی نوع دوم :** هسته + عدد + پسوند –ُم که باز یک ترکیب وصفی ایجاد می کند. مثل :کلاس پنجم رادیدم

۳- **صفت بیانی :** هرگاه بعد از هسته کسره بیاید و بعد از کسره اسم یا ضمیر یا صفت شمارشی نوع دوم نیاید هر چه بیاید صفت بیانی است و یک ترکیب وصفی به شمار میاید.

t.me/DaneshSad

هسته+ – +صفت: یک ترکیب وصفی است و ساختمان هسته و صفت هر چه باشد فرقی ندارد .

*ممکن است صفت بیانی ساده باشد : دختر خوب آمد . نهاد : دختر خوب (گروه اسمی) . دختر (هسته) . خوب (وابسته ی پسین «صفت »)= یک ترکیب وصفی است.

*ممکن است صفت بیانی غیر ساده باشد: باز هم یک ترکیب وصفی است : دختر دانا آمد –

از متن درس، برای هریک از انواع وابستهٔ پسین(صفت بیانی و مضاف الیه) نمونه ای بیابید.

مضاف الیه: باران محبت صفت بیانی: دلی سوخته

۳- در بند پایانی درس، جمله های مرکب و پیوندهای وابسته ساز را مشخص کنید.

کل درس مشخص گردیده است.

قلمرو ادبی

۱- عبارت زیر را از دید آرایه های ادبی بررسی کنید.

پس ابرِکرم، باران رحمت بر خاکِ آدم بارید و خاک را گِل کرد و به ید قدرت در گِل از گِل، دل کرد:

تشبیه: ابر کرم، بارن رحمت / مراعات نظیر: باران، بارید؛ خاک، گِل / جناس :گِل، دِل / تکرار: گِل

۲- در بیت زیر «استعاره» را مشخص کنید و آن را بررسی نمایید.

سر نشتر عشق بر رگ روح زدند / یک قطره فرو چکید و نامش دل شد.

رگ روح: روح مانند موجودی است که رگ دارد.

۳- برای هر مفهوم زیر، از متن درس، معادل کنایی بیابید و بنویسید.

نپذیرفتن (بار ندادن) متوسّل شدن (در آویزد) شتاب داشتن (دو اسبه آمدن)

قلمرو فکری

۱- در عبارت های زیر مقصود از قسمت های مشخص شده را چیست؟

الف) شما در این آینه، نقش های بوقلمون بینید. جسم انسان

ب) هر لحظه، از خزاین غیب، گوهری، در نهاد او تعبیه می کردند. عشق

پ) حکمتِ ربوبیّت به سرّ ملایکه فرو می گفت:. ... قلب

۲- هر بیت، با کدام قسمت از متن درس تناسب مفهومی دارد؟

ناز و نیاز تو، شد همه دلپذیر من تا ز تو دلپذیر شد، هستی ناگزیر من

قلمرو زبانی:

بیت از دو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نازو نیاز تو:گروه نهادی، ترکیب اضافی: نهاد(ناز ونیاز، واو میانوند) + مضاف‌الیه (تو)/ همه: قید یا بدل تاکیدی/ دلپذیر من: گروه مسندی، ترکیب اضافی/ شد: فعل اسنادی / تا: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: ز / تو: متمم/ دلپذیر: مسند، صفت فاعلی مرکب مرخم/ شد: فعل اسنادی/ هستی ناگزیر من: گروه نهادی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: نهاد(هستی) + صفت(ناگزیر) + مضاف الیه (من)

قلمرو ادبی:

واج آرایی: «ز، ی»/ تکرار: دلپذیر / ناز و نیاز: جناس ناهمسان افزایشی

t.me/DaneshSad

قلمرو فکری:

شیوه های عشق و حسن تو تماما برای من دلپذیر و مورد پسند واقع شد تاجایی که هستی و زنده بودن به ناچار من به سبب وجود تو خوشایند گردید.

آیا این چه سرّ است که خاکِ ذلیل را... ناز می کند.

نیست جانش محرم اسرار عشق هر که را در جان، غم جانانه نیست

قلمرو زبانی:

بیت از دو جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

در جانِ هرکس که (غم جانانه نیست) جانش محرم اسرار عشق نیست {را: فک اضافه : هرکه را درجان}

جملهٔ هسته: در / جان هر که: گروه متمم، یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: جان(متمم)+ هر(صفت مبهم برای مضاف الیه)+ کس(بدل تاکیدی از مضاف الیه «ش» در جانش) / که : حرف ربط وابسته ساز محذوف

جملهٔ وابسته: غم جانانه: گروه نهادی، ترکیب اضافی: نهاد(غم) + مضاف الیه(جانانه) /نیست: وجود ندارد، فعل غیر اسنادی

ادامهٔ جملهٔ هسته: جانش: گروه نهادی، ترکیب اضافی: جان(نهاد)+ ش(مضاف الیه) / محرم اسرار عشق: گروه مسندی، دو ترکیب اضافی: مسند(محرم) + مضاف الیه(اسرار) + مضاف الیه مضاف الیه (عشق)/ نیست: فعل اسنادی

قلمرو ادبی:

جان: مجاز از وجود و تکرار و واج آرایی

قلمرو فکری:

در وجود هرکسی که در آن غم معشوق وجود نداشته باشد، جان او هیچ وقت محرم اسرار عشق نمی شود.

معذورید که شما را سرو کار با عشق نبوده است.

تو ز قرآن، ای پسر، ظاهر مبین دیو آدم را نبیند غیر طین

قلمرو زبانی:

بیت از سه جمله با جملات ساده و هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ ساده: ای پسر، حرف ندا و منادا/ فعل به قرینهٔ معنایی محذوف

جملهٔ هسته: نهاد: تو / از / قرآن: متمم/ ظاهر را: مفعول/ مبین: فعل نهی/ که: زیرا که، حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: دیو: نهاد/ آدم را: مفعول / غیر: جز، حرف اضافه + طین: متمم مسندی/ نبیند: نمی بیند، فعل مضارع اخباری

قلمرو ادبی:

پسر: مجاز از انسان/ اسلوب معادله در بیت وجود دارد/ دیو و آدم: تضاد/ طین: مجاز از وجود ظاهری

تلمیح به سجده نکردن ابلیس به حضرت آدم

t.me/DaneshSad

قلمرو فکری:

ای انسان، تو به ظاهر قرآن نگاه نکن بلکه در معنای باطنی آن تامل کن همان طوری که شیطان تنها از وجود حضرت آدم وجود جسمانی و ظاهریش را دید و قضاوتی عجولانه کرد و گمراه شد، تو نیز گمراه می شوی.

شما در گِل منگرید در دل نگرید.

۳- در بارهٔ ارتباط معنایی آیات شریفهٔ زیر و متن درس توضیح دهید.

الف) وَ عَلَّمَ آدمَ الأَسماءَ کُلَّها (همهٔ نام ها را به آدم آموخت).(۳۱، بقره)

ب) إِنّا عَرَضنَا الأَمانَهَ عَلَی السَّمَاوَاتِ وَالأَرضِ وَالجِبَالِ فَأَبَینَ أَن یَحمِلنَهَا وَأَشفَقنَ مِنهَا و حَمَلَهَا الإِنسانُ إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولاً .(۲۲، احزاب)

(ما امانت را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم؛ پس، از پذیرفتن و حمل آن خودداری کردند و از آن هراسناک بودند و انسان، آن را بر دوش کشید .همانا که او ستمگر و نادان بود).

آیات و متن مشترکا به مقام والای انسان و مسئولیت او در برابر معرفت و امانت الهی اشاره دارد.آیهٔ ۳۱ بقره به ظرفیت انسان برای دریافت معرفت (علم اسما) تاکید دارد و آیهٔ ۷۲ احزاب به پذیرش امانت عظیم الهی(عشق) توسط انسان اشاره می کند. متن نیز با زبانی عرفانی، این امانت را به عنوان گوهر محبت و معرفت تفسیر کرده و دل آدم را تنها خزانهٔ شایسته آن می داند.

t.me/DaneshSad



شعرخوانی
آفتاب حسن

غزلی زیبا از« دیوان کبیر یا دیوان شمس » مولانا

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

قلمرو زبانی:

بیت از چهار جمله با جملات هسته و وابسته در هر مصراع آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: تو محذوف/ بنمای: فعل امر/ رخ: مفعول / که: زیراکه، حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: باغ / و: حرف عطف/ گلستان: معطوف به نهاد/ آرزو ی من: گروه مسندی، ترکیب اضافی/ است: فعل اسنادی

جملهٔ هسته: نهاد: تو محذوف/ بگشای: فعل امر/ لب: مفعول/که: زیراکه، حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: گروه نهادی: قند فراوان، ترکیب وصفی/ آرزو ی من: گروه مسندی، ترکیب اضافی/ است: فعل اسنادی* نمودن :نشان دادن / رخ :چهره، رخسار، صورت، عذار / که :زیرا که

قلمرو ادبی

رخ نمودن :کنایه از چهره نشان دادن و دیدارکردن / لب گشودن :کنایه از سخن گفتن/ رخ و لب ـ باغ و گلستان :مراعات نظیر/ باغ و گلستان: استعاره از چهرهٔ معشوق / قندفراوان: استعاره از سخن معشوق / حس‌آمیزی: در سخن همچون قند/ گلستان: نماد خوشحالی و شادابی.

قلمرو فکری:

چهرهٔ همچون باغ و گلستان شادابت را نشان بده؛ زیرا دیدن باغ و گلستان آرزویم است .سخن بگو؛ زیرا شنیدن سخنان شیرین همچون قند آرزویم است.

ای آفتاب حُسن، برون آ دمی ز ابر کان چهرهٔ مُشَعشَع تابانم آرزوست

قلمرو زبانی:

بیت از سه جمله با جملات ساده و هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ ساده: ای آفتاب حسن: حرف ندا + گروه منادایی، ترکیب اضافی/ فعل به قرینهٔ معنایی محذوف

جملهٔ هسته: نهاد: تو محذوف/ برون: قید/ آ: فعل امر/ دمی: قید / ز / ابر: متمم/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: آن چهرهٔ مُشَعشَع تابان: گروه نهادی، سه ترکیب وصفی(تابان: صفت فاعلی)/ آرزو ی من: گروه مسندی، ترکیب اضافی/ است: فعل اسنادی *حُسن :خوبی، زیبایی / دم :وقت، زمان، لحظه / مشعشع :درخشان

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی:

آفتاب حُسن:استعاره از معشوق / آفتاب حُسن :اضافهٔتشبیهی/ بیرون آمدن از ابر:کنایه از چهره نشان دادن
آفتاب و ابر :مراعات نظیر/ چهرهٔ مشعشع و تابان: استعارهٔ مکنیه/ ابر: استعاره از حجاب/دم: مجاز از لحظه

قلمرو فکری:

ای معشوق که زیباییت همانند آفتاب است،لحظه ای از پشت ابر که همانند حجابی است بیرون بیاو خود را نشان بده که دیدن چهرهٔ تابان تو آرزوی من است.

گفتی ز ناز: «بیش مرنجان مرا، برو» آن گفتنت که « بیش مرنجان م » آرزوست

قلمرو زبانی:

بیت پنج جمله با جملات هسته و وابسته در هر مصراع آمده:

جملهٔ هسته: نهاد:تو محذوف/ گفتی: فعل ماضی ساده/ ز/ ناز: متمم / مفعول: دو جملهٔ وابستهٔ این مصراع

جملهٔ وابستهٔ ۱: نهاد: تو محذوف/ بیش: قید/ مرنجان: فعل امر/ مرا: مفعول

جملهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: تو محذوف/ برو: فعل امر

جملهٔ هسته: آن گفتنت: گروه نهادی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی:صفت اشاره(آن) + نهاد(گفتن) + مضاف الیه(ت)/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: تو محذوف/ بیش: قید/ مرنجان: فعل امر

ادامهٔ جملهٔ هسته: آرزوی من: گروه مسندی، ترکیب اضافی(م در مرنجان: مضاف الیه برای آرزو)/ است: فعل اسنادی* ناز :عشوه، کرشمه، لطف / ز ناز :از روی ناز

قلمرو ادبی:

گفتی و گفتنت :اشتقاق / واج‌آرایی: «ر»/ بیش و مرنجان :آرایهٔ تکرار

قلمرو فکری:

تو با ناز و عشوه گفتی: «بیشتر از این مرا رنج نده و برو» باز هم شنیدن این سخن« بیشتر از این مرا رنج نده» آرزوی من است.

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

قلمرو زبانی:

بیت دو جملهٔ ساده است:

جملهٔ اول: دلم: گروه نهادی، ترکیب اضافی/ ز/ ین همرهان سست عناصر: گروه متمم ، دو ترکیب وصفی: صفت اشاره(این) + متمم(همرهان) + صفت(سست عناصر) / گرفت: فعل ماضی ساده

جملهٔ دوم: شیر خدا: گروه نهادی ، ترکیب اضافی/ و:حرف عطف/ رستم دستان: گروه معطوف به نهاد، ترکیب اضافی/ آرزو ی من: گروه مسندی، ترکیب اضافی/ است: فعل اسنادی

*همره: همراه / سست عناصر :بی اراده، بی غیرت / دستان: لقب زال، پدر رستم

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی:

سست عناصر :کنایه از افراد بی اراده و بی غیرت / گرفتن دل :کنایه از غمگین شدن/ شیر خدا :استعاره از علی و نماد قهرمان دینی / رستم جهان پهلوان شاهنامه: نماد انسان های قوی و قهرمان ملی / واج‌آرایی:«س»/ تلمیح به قدرت و ارادهٔ قوی حضرت علی(ع)

قلمرو فکری:

از این یاران ضعیف و ناتوان، غمگین و ناراحت هستم .دیدن بزرگانی چون حضرت علی(ع) و پهلوان رستم آرزوی من است.

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

قلمرو زبانی:

بیت از سه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: دی: قید/ شیخ: نهاد/ با / چراغ: متمم / همی گشت: فعل غیر اسنادی/ گرد شهر: گروه قیدی، ترکیب اضافی /که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۱: نهاد: من محذوف/ از / دیو: متمم / و: حرف عطف/ دد: معطوف به متمم / ملول: مسند/ م: هستم، فعل اسنادی / و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: انسان/ آرزو ی من: گروه مسندی، ترکیب اضافی/ است: فعل اسنادی

*دی :دیروز، روز قبل / شیخ :پیر، مرشد، عالِم دین / دد :جانور درُنده / ملول :غمگین

قلمرو ادبی:

تلمیح: اشاره به داستان فیلسوف یونانی «دیوژن»/دیو و دد :استعاره و نماد از انسانهای پلید

دیو و دد:آرایهٔ مراعات النظیر/ شهر: مجاز/ دیو و انسان :تضاد/ دی و دیو :جناس

قلمرو فکری:

روز قبل شیخ ما چراغ به دست در اطراف شهر می گشت و می گفت :از انسان های دیوصفت و وحشی، آزرده ام و ملاقات با انسان کامل آرزوی من است.

گفتند: یافت می‌نشود، جسته ایم ما گفت آن که یافت می‌نشود آنم آرزوست

قلمرو زبانی:

بیت از شش جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ هسته: نهاد: آنهای محذوف/ گفتند: فعل ماضی/ مفعول جملات وابسته

جملهٔ وابسته: نهاد: آن محذوف/ یافت می‌نشود: یافته نمی‌شود، فعل مجهول مضارع اخباری

که: حرف ربط وابسته ساز محذوف در معنای زیراکه

جملهٔ وابستهٔ وابسته: نهاد: ما/ جسته‌ایم: فعل ماضی نقلی/ مفعول حذف به قرینهٔ لفظی

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف برمی‌گردد به شیخ/ گفت: فعل / مفعول: جملات وابسته

t.me/DaneshSad

جملهٔ وابسته: آن: نهاد / که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ وابسته: نهاد: آن محذوف/ یافت می‌نشود: یافته نمی‌شود، فعل مجهول مضارع اخباری

ادامهٔ جملهٔ وابسته : آن دوم: تکرار از نهاد/ آرزو ی من: گروه مسندی، ترکیب اضافی/ است: فعل اسنادی

*یافت می‌نشود :پیدا نمی شود / جُستن :جستجو کردن، طلب کردن

قلمرو ادبی:

آرزو کردن آنچه نایافتنی است :تناقض (پارادوکس)/ یافت می‌نشود :آرایهٔ تکرار.

قلمرو فکری:

گفتند : آنچه یافته نمی‌شود زیرا که ما جست و جو کرده ایم. گفت : آن یافت نشونده، آن آرزوی من است.

پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست آن آشکارصنعتِ پنهانم آرزوست

قلمرو زبانی:

بیت سه جملهٔ ساده است:

جملهٔ اول: نهاد: او محذوف برمی‌گردد به نایافتنی بیت بالا/ پنهان: مسند/ ز/ دیده‌ها: متمم / است: فعل اسنادی محذوف به قرینهٔ لفظی / و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ دوم: همهٔ دیده‌ها: گروه نهادی، ترکیب وصفی/ از+ او: متمم مسندی/ است: فعل اسنادی

جملهٔ سوم: آن آشکار صنعت پنهان: گروه نهادی، دو ترکیب وصفی: صفت اشاره(آن) + نهاد(آشکارصنعت) + صفت(پنهان) / آرزو ی من: گروه مسندی، ترکیب اضافی/ است: فعل اسنادی

*دیده :چشم / آشکارصنعت :آفریننده ای که آفرینش او آشکار است

قلمرو ادبی:

دیده :آرایهٔ تکرار/ همه دیده‌ها: ایهام: ۱) همهٔ چشم‌ها ۲) همهٔ دیده شده‌ها/ آشکار و پنهان :تضاد/ واج‌آرایی:«ه» تلمیح به: لاتدرک الابصار و هو یدرک الابصار

قلمرو فکری:

درحالی که همهٔ چشم‌ها و بینش‌ها از خداست، امّا از همه پنهان است.من کسی را آرزو دارم که هنرش آشکار و خودش پنهان است.

درک و دریافت

۱-سه بیت نخستین این شعر را با توجه به گونهٔ ادب غنایی بررسی کنید.

این ابیات نمونهٔ برجسته از ادبیات غنایی هستند که با تمرکز بر احساسات عاشقانه، شوق دیدار معشوق و بیان رنج و لذت عشق و حال و هوای باطنی شاعر را بازگو می کند استفاده از صور خیال و تصویرسازی ها بیان احساسات را زیباتر کرده است

۲-دربارهٔ دنیای آرمانی شاعر توضیح دهید.

فضایی سرشار از تعالی، زیبایی و حقیقت الهی که شاعر با شوق فراوان در حسرت رسیدن به آن کمال است

t.me/DaneshSad